

مقدمه

اسلام و لیبرالیسم دو نظام معرفتی - عقیدتی مستقلی هستند که به دلیل تمایزهای بنیادی نمی‌توان یکی را به دیگر تأویل برد، یا وصفی برای یکدیگر تلقی کرد. تأویل اسلام به لیبرالیسم و بعکس، یا توصیف اسلام به لیبرالیسم (اسلام لیبرالی) و لیبرالیسم به اسلام (لیبرالیسم اسلامی)، بدون فروکاستن و فرسایش مبانی نظری ممکن نیست. اسلام آیین الهی است که در فرایند نزول وحی به دست بشر رسیده است و در پردازش آن حتی رسول خدا ﷺ هیچ نقشی نداشته است: «ما یطق عن الهوی إن هو الا وحی یوحی» (نجم: ۴). بنیاد معرفتی اسلام بر خدامحوری استوار است و انسان مخلوق و بنده خدا است و بر پایه شریعت الهی، حیات این جهانی خود را سامان می‌دهد. در مقابل، لیبرالیسم ایدئولوژی انسانی است که در شکل‌گیری آن تجربه بشری دخالت مستقیم دارد. به همین دلیل، بر خلاف اسلام، که باید آن را فهمید، لیبرالیسم را باید طراحی و ایده‌پردازی کرد. بنیاد معرفتی لیبرالیسم بر انسان‌محوری و فردیت استوار است. لیبرالیسم، هرگونه مرجعیت دین و حیانی را بر نمی‌تابد و آن را نفی یا انکار می‌کند. انسان و جامعه لیبرال، نظام حقوقی و حیات دنیوی خویش را بر این پایه قرار می‌دهد. بر این اساس، منطقی به نظر می‌رسد که رویکرد اسلام و لیبرالیسم در موضوع مهمی چون عدالت، تمایز ذاتی و بنیادین با یکدیگر داشته باشند.

از آنجاکه محدود کردن دامنه تحقیق امر ضروری است، بحث با این پرسش اساسی پی‌گیری می‌شود که عدالت در هر دو نظام معرفتی - عقیدتی اسلام و لیبرالیسم، تا چه اندازه جدی گرفته شده است؟ آیا عدالت به‌طور یکسان در کانون اندیشه اسلامی و لیبرالیستی جای دارد؟ آیا اسلام و لیبرالیسم در ساماندهی‌های سیاسی و اجتماعی به یک اندازه دغدغه عدالت‌محوری را دارند؟ پاسخی که در این تحقیق آمده، تأکید بر این فرض است که آن‌گونه که عدالت در اسلام اصالت و نقش محوری دارد، در لیبرالیسم چنین نیست. عدالت در لیبرالیسم بر خلاف اسلام، جدی گرفته نشده است.

عدالت در ادبیات لیبرالیستی

در ادبیات لیبرالیستی، بیشترین واژه‌ای که توجه اذهان را به خود جلب می‌کند، واژه «آزادی» است. کمتر واژه‌ای همچون آزادی در ادبیات لیبرالیستی موضوعیت دارد. سازمان ادبیات سیاسی و اجتماعی با محوریت آزادی است. مقصود از آن، آزادی‌های فردی است. جان استوارت میل در تعریف آزادی گفته است:

آزادی حقیقی - به مفهومی که واقعاً شایسته این نام باشد - همین است که ما باید آزاد باشیم که منافع خود را به هر راهی که خود می‌پسندیم، تعقیب کنیم مشروط بر اینکه در ضمن این

تمایز عدالت در ادبیات لیبرالیستی و ادبیات اسلامی

داود مهدوی زادگان / استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

oloomsiyasi@ihcs.ac.ir

دریافت: ۱۳۹۲/۷/۱۹ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۰

چکیده

مفروض بنیادین در این گفتار مبتنی بر تمایز جوهری میان دو مکتب معرفتی - عقیدتی اسلام و لیبرالیسم است. اسلام مکتب و حیانی و لیبرالیسم ایدئولوژی انسانی است. در بیان تمایز ذاتی میان این دو مکتب، مطالعه‌ای تطبیقی در موضوع عدالت انجام شده است. در این مطالعه، معلوم گردید که مفهوم بنیادین و اصیل در لیبرالیسم، آزادی فردی است. به هر میزان که لیبرالیسم بر آزادی‌های فردی پافشاری کرده، عدالت بیشتر به حاشیه رفته است. اما در اسلام، پس از اصل توحید، عدالت در کانون تفکر اسلامی جای دارد. مؤمنان به عدالت‌ورزی فرا خوانده شده‌اند. بنیاد حکومت اسلامی بر عدالت است. چنان‌که امیر مؤمنان علیؑ بیعت با مردم مدینه را تنها به شرط اقامه قسط و عدل پذیرفتند.

کلیدواژه‌ها: عدالت، آزادی فردی، منفعت‌گرایی، اقتدار، قانون.

تعقيب نکوشيم به منافع حقه ديگران لطمه بزنيم، يا اينکه از کوشش آنها براي تحصيل منافع که با مصالح مشروع ما اصطکاک ندارد، جلوگیری کنیم (ميل، ۱۳۷۵، ص ۵۰).

ژرژبورديو، تعريف ساده شده آزادي را اينگونه بيان کرده است: «آزادي توانايي اي است موجود در هر انسان براي عمل کردن بر طبق اراده خاص خویش، بي آنکه ملزم به تن دادن الزامات ديگري جز آنچه براي آزادي ديگران ضروري است باشد» (بورديو، ۱۳۷۸، ص ۴۷). برداشت و تعريف اغلب نويسندگان و روشنفکران ليبرال از مفهوم آزادي، تقريباً به اين دو تعريف نزديک است. دغدغه اصلي آنان تأمین و حراست آزادي های فردی است. به طوری که کارل پوپر در کتاب *جامعه باز و دشمنان آن و آبريا برلين* در *آزادي و خيانت به آزادي*، درباره دشمنان آزادي سخن گفته اند. چنين دغدغه ای در ادبيات ليبراليستي، نسبت به عدالت منقود است. تأليف اثری درباره «دشمنان عدالت» برای ليبرال ها چندان جذاب نبوده است. به تعبير دکتر رضا داووری، «اکنون آزادي لفظ و مفهومی هر جایی شده و «عدالت» در حجاب و حصار خود بنيادی بشر و ايدئولوژی ها و خطابه های متعلق به دوره جديد پوشيده و محجوب گشته است» (داووری اردکاني، ۱۳۸۳، ص ۲۲۵). هرچند خود وی هم گرفتار همين سلطه ليبرالی شده و در عنوان کتاب خود، به جای عدالت، آزادي را برمی گزيند.

مفهوم «آزادي» را نمی توان در ادبيات ليبراليستي نادیده گرفت؛ زیرا موجب انکار ليبراليسم می شود. ولی در مورد عدالت اين چنين نیست. عدالت در اندیشه ليبرال قابل چشم پوشی است؛ هر فردی آزاد است هرگونه که مایل است، زندگی خود را انتخاب کند. اگرچه اين انتخاب، عادلانه نباشد. افراد مجازند عالمی را برای خود بسازند که با عدالت سازگاری نداشته باشد. تنها چیزی که آزادي فرد را تحديد می کند، آسیب رساندن و اضرار به ديگران است. چنين حدى برای آزادي لزوماً به معنای عدالت نیست؛ زیرا هر آسیب رساندن و عدم اضراری عدالت نیست. طبيعى است که وقت عدالت در اندیشه سياسی ليبرال جدی گرفته نشود، نابرابری های سياسی و اجتماعى به معضلى جبران ناپذير تبديل خواهد شد. چنانکه امروزه جوامع ليبرال گرفتار آن شده اند. به عقیده ژرژبورديو، ليبرال ها بسيار دير با اين انتقاد مواجه شدند: «هنگامی که ليبراليسم با تبديل شدن به آموزه ای غالب به تحمیل نظمی اجتماعى پرداخت که در آن آزادي به سبب پديد آوردن بی عدالتی ها شکل اصلى خود را از دست داد» (بورديو، ۱۳۷۸، ص ۳۷).

امروزه، قانون ریزی های ليبرال، به دليل تحمیل تبعیض نژادى و نابرابرى بر جامعه، از خلأ عادلانه بودن رنج می برند. به طوری که اين امر در نظر برخی، «نشان دهنده نیاز به مفهومی از عدل است که با آن بتوان خود قوانين را مورد قضاوت قرار داد» (آربلاستر، ۱۳۷۷، ص ۱۱۲).

تمام تلاش جان راولز در نيمه دوم قرن بیستم اين است که بتواند ليبراليسم را با مفهومی از عدالت (عدالت به مثابه انصاف) آشتی دهد. سؤال وی اين است که چگونه می توان برداشتی از عدالت را برای رژيمی مبتنى بر قانون اساسی طراحی کرد که هم بذاته قابل دفاع به نظر برسد و هم طرفداران بالفعل و بالقوه آن بتوانند اين برداشت را تأييد کنند (راولز، ۱۳۸۳، ص ۷۳). در واقع، جان راولز پروژه تعديل ليبراليسم را بر عهده گرفته است؛ تعديلی که ناظر به طبقه ای است که بیشترین سود را از نظام ليبراليستي برده است. بورژوازی پیروزمندانه توانست در اين آموزه تضمینی سزاوار خویش بيابد و با معرفی ليبراليسم به مثابه ايدئولوژی، ستمگری هایش را توجیه کرد (بورديو، ۱۳۷۸، ص ۳۷). جان راولز، وظیفه خود دانسته به عنوان فيلسوف سياسی بر مسایل به شدت مناقشه برانگيز و مورد اختلاف تمرکز کند. وی تضاد جدی میان دعاوی آزادي و دعاوی برابری در سنت ليبراليستي مشاهده کرده است. به عقیده وی: «مناقشه های حدود دو قرن گذشته نشان می دهد که هیچ گونه توافقی عمومی درباره مناسب ترین طرز آرایش نهادهای اساسی مدافع آزادي و برابری شهروندی دموکراتیک وجود ندارد» (راولز، ۱۳۸۳، ص ۲۲). جان راولز، ریشه بی اعتنایی به عدالت را در مکتب فايده گرایی دانسته که در سنت ليبراليسم نشو و نما یافته است. به عقیده وی، «ویژگی تکان دهنده دیدگاه مکتب فايده گرایی در مورد عدالت اين است که برای اين مکتب اهمیتی ندارد. مگر به صورت غيرمستقیم که اين مجموعه رضامندی چگونه میان افراد توزیع گردد» (ساندل، ۱۳۷۴، ص ۶۱).

ليبرال ها همواره از ناحیه دولت احساس خطر و نگرانی می کنند. دولت شر لازمى است که باید مهار شود، اما شر بودن دولت، نه از آن روست که ممکن است بی عدالتی کند، بلکه چون موجب تحديد آزادي های فردی می شود، نگران کننده است. دولت واقعیتی جزء من مستقل و نماد اقتدار است. اقتدارگرایی هم به معنای باز بودن نامحدود اقتدار دولتی است؛ چون هر دولتی بالقوه ظرفیت اقتدارگرایی را در خود دارد؛ تهدیدی برای محدودسازی آزادي فردی به شمار می آید. از اين رو، دولت مطلوب از نگاه ليبراليسم سياسی، «آن است که قلمرو هرچه وسيع تری را برای حقوق فردی در نظر بگیرد و خود را به دخالت در آن قلمرو مجاز نداند. بعکس، نامطلوب ترين دولت آن است که مرزی میان زندگی خصوصى و زندگی عمومى قايل نباشد و بخواهد در همه چیز دخالت کند» (موحد، ۱۳۸۴، ص ۲۳۱). همين نگرانی از اقتدار، موجب فاصله گرفتن برخی از ليبرال ها با ایده برابری خواهی نزديک شود؛ زیرا برابری خواهی دولت دستاویزی برای رفتاری نابرابر با شهروندان می شود. به عقیده فریدریش هایک، ایده برابری را که از قبول عام برخوردار است و در ظاهر با دموکراسی موافقت دارد،

به وقت خود می‌تواند آرمان‌های بنیادین آزادی و ارزش فرد را از اساس ویران کند و زندگی را بی‌معنا و تهی سازد. وی این گزاره که می‌گوید: «همه افراد برابر زاده می‌شوند»، نادرست دانسته است (ساندل، ۱۳۷۴، ص ۱۳۵).

برداشت لیبرالیستی از مفهوم «عدالت»، شباهت زیادی با تعریف *تراسوماخوس* سوفسطایی دارد. منفعت شخصی تلازم ذاتی با اندیشه آزادی دارد، بلکه اصالت نفع انگیزه اصلی در شکل‌گیری اندیشه لیبرال است. ایده آزادی راهی برای تأمین منافع شخصی است. به همین دلیل، میان لیبرالیسم و فایده‌گرایی همپوشانی و همخوانی زیادی برقرار است. آن‌گونه که از *جان استوارت میل* نقل شد، آزادی حقیقی یعنی تأمین منافع خود از هر راهی که خود می‌پسندیم. پس بنیاد اندیشه آزادی بر نفع‌خواهی خود استوار است. اگر هم دولت تهدیدی برای آزادی به شمار می‌رود، چون منافع شخصی فرد را مورد تهدید قرار می‌دهد. همواره اقتدار از اتباع خود انتظار دارد که منافع شخصی را فراموش کرده، به نفع اقویا عمل کنند. هر چند این تبعیت در چارچوب قانون باشد. حال، اگر عدالت عبارت از: تبعیت و عمل به قانون است، معنای دیگر آن عبارت از: به سود و نفع اقتدار عمل کردن است. عدالت از ما می‌خواهد به نفع خود عمل نکنیم، بلکه به نفع اقویا و حاکمان عمل کنیم؛ زیرا حاکمان قوانین را به نفع خود وضع می‌کنند. بدین ترتیب، در نگاه فایده‌گران لیبرالی چون *جان استوارت میل*، عدالت به مثابه معضلی برابر اصالت نفع به شمار می‌رود. او عدالت را در سراسر تاریخ تفکر فلسفی، مانعی برای پذیرش فایده‌گرایی دانسته است:

در تمامی اعصار تفکر فلسفی، یکی از بزرگ‌ترین موانع در مقابل پذیرش اینکه فایده یا خوشبختی معیار درستی و نادرستی اخلاقی است، از انگاره عدالت ناشی شده است. احساس نیرومند و درک ظاهراً روشنی که این واژه با سرعت و قطعیتی شبیه شم غریزی احضار می‌کند، آن را در نگاه اکثریت متفکران چنان می‌نمایاند که گویی به کیفیتی ذاتی در اشیاء اشاره دارد. این امر نشان می‌دهد که امر عادلانه باید همچون چیز مطلقاً در طبیعت و ماهیت موجود باشد که به‌طور کلی متمایز از تغییر و تنوع و مصلحت است و از منظر نظری، متضاد آن است، اگرچه در بلندمدت، هرگز از آن واقعاً منفک نیست (میل، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳).

چنین برداشت لیبرالیستی از عدالت، دقیقاً شبیه تعریف *تراسوماخوس* از عدالت است. *افلاطون* در کتاب *جمهوری*، این برداشت از عدالت را در گفت‌وگوی میان *سقراط* و *تراسوماخوس* سوفسطایی روایت کرده است. *تراسوماخوس* خطاب به *سقراط* می‌گوید: عدالت هیچ چیز نیست جز آنچه برای

قومی سودمند باشد». به عقیده وی، حاکمان یا اقویا هر قانونی را با ملاحظه منافع خود وضع می‌کنند و از همه مردمان می‌خواهند که آن را محترم بشمارند و هر کسی را که از آن سرپیچی کند، قانون‌شکن و ظالم می‌نامند و به کیفر می‌رسانند (افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۸۲۹). *تراسوماخوس* بر مبنای اصالت نفع و فایده، عدالت را به معنای عمل به نفع اقویا معنا کرده است؛ زیرا، وقتی مردم بخواهند عادلانه رفتار کنند، باید قانون‌شکنی نکرده مطابق قانون رفتار کنند. قانون را حاکمان به نفع خود وضع می‌کنند. پس عدالت، یعنی به سود اقویا عمل کردن است. بدین ترتیب، عدالت به نفع فرد نیست. سودمندی فرد در عدالت ورزیدن نیست، بلکه در ظلم کردن است. *تراسوماخوس* نیک‌بخت‌ترین مردمان را ستمکاران بزرگ دانسته است.

ستمکاران و ظالمان به سود خود اموال دیگران را، اعم از شخصی و عمومی، گاه از راه حيله و تزویر می‌برند و گاه با توسل به زور و تعدی، آن‌هم نه خردخرد، بلکه همه را یکجا و یکباره می‌برند. تازه چنین ستمگران بزرگی نزد هموطنانش مورد احترام است و بیگانگان هم با او به دیده ستایش می‌نگرند (همان، ج ۲، ص ۸۳۸). در واقع، *تراسوماخوس* پیش از میلاد، به ایرادی که بر فایده‌گرایی مدرن گرفته می‌شود، پاسخ داده است. آری، بر مبنای فایده‌گرایی، «ظلم اگر با مقیاس بزرگ به مرحله عمل درآید، به مراتب قوی‌تر، شریف‌تر و والاتر از عدل است».

عدالت در ادبیات اسلامي

آدمیان ادیان و حیانی را پس از آموزه عقیدتی وجود خدا، با آموزه عدالت می‌شناسند. برای کسی تصور دین و حیانی بدون عدالت‌خواهی ممکن نیست. چنین باوری عامیانه نبوده، فطرت و ضرورت عقلی بر آن گواهی می‌دهد. عقل بشر انتظار عدالت‌خواهی از همه انسان‌ها ندارد، بلکه زیاد دور نمی‌داند که اگر فرد یا گروهی ظلم را ستایش کند، آن‌گونه که *تراسوماخوس* سوفسطایی چنین کرد - یا عدالت را مانند فردریش فون هایک - سرابی بیش تلقی نکند (ر.ک: غنی‌نژاد، ۱۳۷۲). اما عقل سلیم چنین توقعی را از دین و حیانی ندارد. چنانکه این مقصود به گونه‌ای تام و صریح در دین مبین اسلام بیان شده است.

عدالت در نصوص اسلام اعم از کتاب و سنت بسیار استعمال شده است. به طوری که می‌توان گفت: یکی از کانون‌های معناشناختی قرآن کریم، عدالت است. خداوند سبحان در قرآن کریم از هرگونه ظلم و ستم بر بندگانش به‌دور است. اگر وعده عذاب دوزخ بر بعضی از بندگان داده شده، نه از آن روست که خداوند این‌گونه خواسته است، بلکه چون دوزخیان ظلم و ستم پیشه کرده‌اند. پس آنان

به دست خود عذاب جهنم را برای خود خریداری کردند. حال آنکه خداوند بر بندگانش هیچ گونه ظلمی نمی‌ورزد: «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ» (آل عمران: ۱۸۲). از این رو، خداوند سبحان وعده فرموده هیچ قوم درستکار و صالحی را به ستم نابد نکند: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصَلِحُونَ» (هود: ۱۱۷)، بلکه هلاکت الهی سرنوشت محتوم شهرها و قریه‌هایی است که ظلم و ستمگری را پیشه کرده‌اند. هلاکت الهی، آن‌گونه است که آنها را به شهرهای مخروبه و متروکه تبدیل خواهد کرد و حیات و جنب و جوش را از آنها می‌ستاند: «فَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَ بَثْرٌ مُّعْطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَّشِيدٌ» (حج: ۴۵).

قرآن کریم می‌فرماید، هر کس که عمل صالح و شایسته‌ای به‌جا آورد، سودش از آن خود اوست و اگر هم عمل ظالمانه‌ای انجام دهد، زیان آن عمل به خود او باز می‌گردد. این سنت الهی از آن جهت است که خداوند سبحان بر بندگانش ستمکار نیست: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ» (فصلت: ۴۶). ظالم کسی است که خوبی اعمال دیگران را به نفع خود جلب می‌کند و زیان اعمال آنها را به خودشان وامی‌گذارد. حال آنکه خداوند سبحان، وجودی بی‌نقص و بی‌نیاز از مخلوقاتش است. پس، انسان‌ها به دلیل آنکه خداوند ظلم نمی‌کند، آزادند که اعمال صالحه یا اعمال سیئه و ظالمانه را انتخاب کنند. نتیجه هر عملی متوجه خودشان است. در حدیثی از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم که یکی از یارانش سؤال کرد: آیا خداوند بندگان را مجبور به گناه می‌کند؟ فرمود: «نه، بلکه آنها را آزاد می‌گذارد و مهلت می‌دهد تا از گناهان خویش توبه کنند». باز سؤال کرد: آیا بر بندگانش چیزی را که طاقتش را ندارند، تکلیف می‌کند؟ امام فرمود: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام چنین نقل فرموده است: «کسی که گمان کند خداوند بندگان را مجبور به گناه می‌کند، یا چیزی را که طاقتش را ندارند، تکلیف می‌کند، از گوشت حیوانی که او ذبح می‌کند، نخورید، شهادتش را نپذیرید، پشت سرش نماز نخوانید و از زکات نیز چیزی به او ندهید» (مجلسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۱).

مفروض اساسی در فرهنگ اسلامی این است که بنیاد عالم، اعم از عالم تکوین و عالم تشریح، بر عدالت است. نظام آفرینش عادلانه است و هیچ ظلمی در آن راه ندارد که اگر رخنه می‌کرد، بی‌نظمی بر آن مستولی می‌شود و بی‌نظمی هم فساد است. اگر نظم از جهان گرفته شود، لحظه‌ای پایدار نخواهد ماند. مرحوم فیض کاشانی ذیل آیه شریفه «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ» (الرحمن: ۷)، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آسمان‌ها و زمین به عدل بر پا شده است: «بالعدل قامت السموات والأرض» (فیض کاشانی، ۱۴۰۲ق، ج ۵، ص ۱۰۷). حیات تشریعی انسان‌ها یا همان نظام سیاسی و

اجتماعی با عدالت پایدار می‌ماند. بی‌عدالتی تهدیدی برای حیات اجتماعی است. در روایتی از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه شریفه: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (حدید: ۱۷) سؤال می‌شود، ایشان حیات را به عدل و مرگ را به ظلم و جور معنا کردند: «العدل بعد الجور» (قمی، ۱۴۲۷ ق، ج ۶، ص ۱۷۵). حضرت علی علیه السلام توضیح فرموده است که در عدالت‌ورزی توسعه و گشایش است، همگان می‌توانند در سایه عدالت زندگانی کنند، حال اگر برای کسی عدالت تنگی و محدودیت به شمار آید، پس بدانند که از ستمی که به او می‌رود بیشتر به تنگ آید: «العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضيق» (نهج البلاغه، خ ۱۵). قرآن کریم اغلب صاحبان عقل و درایت در جوامع پیشین را نکوهش کرده است که چرا وقتی جامعه‌شان در ظلم و فساد غوطه‌ور شدند و از ظلم مترفین و مرفهین تبعیت می‌کردند، آنها را از کارشان نهی نکردند. قرآن کریم همه افراد آن جامعه را جز آنان که مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند، مجرم و گنهکار شمرده است: «فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ» (هود: ۱۱۶).

بنابراین، نظام مطلوب در اسلام، نظام مبتنی بر عدالت است. در نظام اسلامی از حاکمان خواسته شده بین مردم به عدل و داد حکمرانی کنید: «وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء: ۵۸). خداوند سبحان همگان به عدالت‌ورزی و نیکی کردن امر کرده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰)، لزوم عدالت‌ورزی اختصاص به حاکم و کارگزار اسلامی ندارد، بلکه مردم در مناسبات میان خود باید به عدالت رفتار کنند و بر شاهد عادل تکیه کنند. چنان‌که اگر میان دو زن و مرد جدایی و طلاق افتد، باید دو مرد عادل را به شهادت بگیرند: «و اشهدوا ذوی عدل منکم» (حجرات: ۲). مؤمنان در نظام اسلامی اجازه ندارند با مجرمان به دلیل کردار بدشان با آنها خارج از عدالت رفتار کنند. باید با مجرمان به عدالت رفتار کرد. عمل خارج از عدالت مؤمنان را از تقوا و پرهیزگاری دور می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مائده: ۸).

حاکمیت در نظام اسلامی از آن صالحان و پرهیزگاران است؛ زیرا تنها آنان بر عدالت استقامت می‌ورزند و عادلانه حکم می‌ورزند. قرآن کریم می‌فرماید: آنان کسانی هستند که اگر از جانب خداوند توان یابند و بر مردم حکومت کنند، نماز برپا دارند و زکات دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ یعنی حیات معنوی و ربانی را بر مردم حاکم می‌کنند: «الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۸۵، ترجمه عبدالمحمد آيتي، چ هفدهم، تهران، فرهنگ اسلامي.
- آريلاستر، آنتوني، ۱۳۷۷، ليبراليسم غرب، ترجمه عباس مخبر، چ سوم، تهران، مركز.
- افلاطون، ۱۳۸۰، مجموعه آثار (كتاب جمهوري)، ترجمه محمدحسن لطفی، چ سوم، تهران، خوارزمي.
- برلين، آيزيا، ۱۳۹۰، آزادي و خيانت به آزادي، ترجمه عزت‌اله فولادوند، چ سوم، تهران، ماهه.
- بورديو، ژرژ، ۱۳۷۸، ليبراليسم، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، نی.
- داوری اردكاني، رضا، ۱۳۸۳، فرهنگ، خرد و آزادي، چ دوم، تهران، ساقي.
- راولز، جان، ۱۳۸۳، عدالت به مثابه انصاف، ترجمه عرفان ثابتي، تهران، ققنوس.
- ساندل، مايكل، ۱۳۷۴، ليبراليسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، تهران، علمی و فرهنگي.
- غني‌نژاد، موسی، ۱۳۷۲، «سراب عدالت از دیدگاه هايک»، نامه فرهنگ، ش ۱۰ و ۱۱، ص ۴۲ - ۴۹.
- فيض کاشاني، محسن، ۱۴۰۲ق، ۱۹۸۰م، تفسير الصافي، چ دوم، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات.
- قمي، شيخ عباس، ۱۴۲۷ق، سفينة البحار، چ چهارم، تهران، اسوه.
- مجلسي، محمدباقر، بی تا، بحارالانوار، چ سوم، بيروت، دارالاحياء التراث العربي.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۶، مجموعه آثار، تهران، صدرا.
- موحد، محمدعلي، ۱۳۸۴، در هوای حق و عدالت، چ سوم، تهران، کارنامه.
- ميل، جان استوارت، ۱۳۷۵، رساله درباره آزادي، ترجمه جواد شيخ الاسلامي، چ چهارم، تهران، علمی و فرهنگي.
- ۱۳۸۸، فايده گرایی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران، نی.

الزُّكَاةَ وَ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيًا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حج: ۴۱). حضرت عليؑ از آن رو از پذیرش خلافت مردم استنکاف می کردند که می دید مسلمانان از خصلت های جامعه نبوی فاصله زیادی گرفته اند و هرگز تاب عدل علی را ندارند. آن حضرت از مردم مدینه می خواستند او را رها کنند و از دیگری برای پذیرش حکومت التماس کنند؛ زیرا وی کسی نیست که مطابق خواهش های نفسانی مردم حکومت کند. وی بر مبنای دانش سیاسی عمل می کند که رسول خداﷺ به او آموخته است:

از من دست بردارید و دیگری جز مرا بطلبید که روی به کاری داریم که چهره ها و رنگ های گوناگون دارد. نه دل ها در برابر آن طاقت شکیبایی است و نه عقل ها را تاب تحمل، سراسر آفاق را ابری سیاه فرو پوشیده و راه های روشن ناشناخته مانده، بدانید که اگر دعوتتان را اجابت کنم، با شما چنان رفتار خواهم کرد که خود می دانم. نه به سخن کسی که در گوشم زمزمه کند گوش فرا خواهم داد و نه به سرزنش ملامتگران خواهم پرداخت. اگر مرا به حال خود رها کنید، من نیز چون یکی از شما خواهم بود. شاید بیشتر از شما، به سخن آنکه کار خود به او وا می گذارید، گوش سپارم و بیشتر از شما از او فرمان ببرم. اگر برای شما وزیر باشم، بهتر از آن است که امیر باشم (نهج البلاغه، خ ۱۰۴/۹۱).

شهادت امیر مؤمنان علیؑ گواهی بر درستی سخنان بالا می دهد. مردم مدینه تاب چنین حکومتی را که بر پایه بندگی خدا و عدالت ورزی استوار است، ندارند. مردم مدینه بسیار زود از ولی خدا فاصله گرفتند و آن حضرت را با ناکثین و قاسطین و مارقین تنها گذاشتند و هرگز بر آن حضرت خرده نگرفتند که چرا دارالخلافة را از مدینه النبی به کوفه انتقال داده است. به عقیده استاد مطهری، قاتل علیؑ عدالتش بود: آن نوع عدالت مولا که قاتلش شناخته شد، در حقیقت فلسفه اجتماعی او و نوع تفکر مخصوص بود که در عدالت اجتماعی اسلامی داشت و خودش شدیداً اصرار می ورزید که عدالت اجتماعی اسلام و فلسفه اجتماعی اسلام صرفاً همین را اقتضا می کند (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵، ص ۲۲۴).

نتیجه گیری

با مقایسه میان ادبیات اسلامی و لیبراليسم معلوم می گردد که این دو مکتب، که یکی وحیانی است و دیگری انسانی، در موضوع عدالت اختلاف جوهری دارند. لیبراليسم در همه عرصه ها، به ویژه عرصه حکومت، آزادی را اصیل می شمارد و عدالت در نظام فکری لیبراليسم جدی نیست، بلکه عدالت در نظر برخی از لیبراليست ها سرایی بیش نیست. در نظر برخی دیگر، چاره ای از آشتی دادن میان آزادی و عدالت نیست. نظام های سیاسی لیبرال چاره ای از التفات به عدالت به مثابه انصاف ندارد. اما در مکتب سیاسی اسلام، عدالت پایه و رکن نظام آفرینش و نظام تشریعی است. مؤمنان به عدالت ورزی امر شده اند. مشروعیت حکومت حاکم اسلامی بر بندگی و عدالت ورزی اوست.